

بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج

در اشعار احمد شاملو

(من زنده‌ام به رنج)

علیرضا عرب بافرانی*

دستیار علمی دانشگاه پیام نور نایین

چکیده

از جمله مضمون‌های کلیدی در اشعار احمد شاملو، بروز جنبه‌های مختلف آلام و دردهای بشری است. با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در مجموعه اشعار شاملو به جرئت می‌توان گفت که او یکی از بزرگ‌ترین شاعران دو دهه اخیر است که در زندگی هنری و اجتماعی خود درگیر این مفهوم و واقعیت آن بوده است. البته مقصود از درد و رنج، مجموعه تعابیر، اصطلاحات و مضامینی است که حول محور این دو واژه شکل می‌گیرد. به عنوان مثال اگر ماهیت درد و رنج در یک سو و علل آن در سوی دوم و راه‌های رهایی از آن را در سوی سوم و نتایج و غایت آن را در سوی چهارم و شأن اخلاقی درد را در سویی دیگر قرار دهیم، با حجم گسترده‌ای از تعابیر و واژگان در مجموعه آثار این شاعر روبه‌رو خواهیم شد که کشف و بازخوانی همه این موارد، نشان‌دهنده درگیری‌های ذهنی او با این مفهوم خواهد بود. آنچه در بررسی مفهوم درد و رنج در آثار شاملو اهمیت دارد، در نگاه نخست بررسی ماهیت درد و رنج و چگونگی آن در نظام فکری شاملو است. بررسی علل و عوامل درد و رنج نیز دومین مسئله‌ای است که با توجه به علل مختلف آن در نگاه انسان کلاسیک و معاصر، جزء مسایل پیچیده شعر شاملو قرار می‌گیرد. نتایج مثبت و منفی درد و رنج و

* دانشجوی دکتری bafranian@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۶/۲۰

مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، شماره ۱۴ و ۱۵، صص ۱۳۵-۱۵۳

نیز رویکرد اخلاقی انسان در برابر آلام و دردهای بشری از دیگر مواردی است که در این جستار به آن پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: درد و رنج، احمد شاملو، شعر معاصر، تعهد ادبی.

مقدمه

یاران من بیایید/ با دردهایتان / و بار دردتان را / در زخم قلب من بتکانید/ من زنده‌ام
به رنج / می‌سوزدم چراغ تن از درد / یاران من بیایید / با دردهایتان / و زهر دردتان را /
در زخم قلب من بچکانید (شاملو، ۱۳۸۳: ۱۷۵/۱).

احمد شاملو در تاریخ فرهنگ و ادبیات معاصر ایران، پدیده‌ای استثنایی، تأثیرگذار و ماندگار است. شاملو آفریننده زیباترین، زنده‌ترین و شاداب‌ترین عاشقانه‌های معاصر است و در کنار شعرهای سیاسی و اجتماعی‌اش، تصویر بی‌مانندی از دغدغه‌ها و رنج‌های انسان معاصر را به نمایش می‌گذارد. او سخن‌گوی دردهای جامعه است و به دغدغه‌های پایدار بشری که فارغ از زمان و مکان است می‌پردازد. شاعر در بطن اجتماع حضور دارد و نسبت به دردها و بی‌عدالتی‌های جامعه بی‌تفاوت نیست و همراه با تحولات زندگی اجتماعی گام برداشته است. او در دوره فقر ادبی و انحطاط اندیشه که غالباً سخن از «تن‌های برهنه و هوس‌های برهنه‌تر» می‌رفت به شعر و شاعری رنگ و بوی دیگری بخشید و آن را در خدمت مردم و نشان دادن درد و رنج‌های بشر و بی‌عدالتی‌ها و کجروی‌های جامعه و مبارزه با استبداد قرار داد (دستغیب، ۱۳۷۳: ۵). شاملو با رهایی از وجه شعاری شعرهایش را با عمیق کردن و آمیختن با روح جامعه و مبارزه علیه ظلم و ستم و به‌خصوص در شرایط نومیدکننده و یأس‌بار پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در خدمت مبارزه برای آزادی بشر و دفاع از آرمان‌های بشری قرار می‌دهد، تا آن‌جا که مبارزه اجتماعی علیه ظلم و ستم و بی‌عدالتی، وجه مشخصه اشعار شاملو است. شاملو علی‌رغم شرایط نومیدکننده پیرامونش توانست به تدریج و طی تأمل دراز، صدای مقاومت و عصیان نسل خود باشد و هم‌زمان و هم‌سو با جوان‌ها، حماسه

انسان مقاوم و مبارز عصر خود را بسراید (مجابی، ۱۳۸۳: ۱۶۶). این تأثرات اجتماعی گاهی ظهور و بروز خشم آلودی علیه مسببان بی‌عدالتی‌ها در شعر وی دارد:

در تمام شب چراغی نیست / در تمام دشت نیست یک فریاد / ای خداوندان
 ظلمت‌شاد / از بهشت گندتان ما را / جاودانه بی‌نصیبی باد / باد تا فانوس شیطان را
 بر آویزم / در رواق هر شکنجه‌گاه این فردوس ظلم آیین / باد تا شب‌های افسون مایه‌تان
 را من / به فروغ صدهزاران آفتاب جاودانی‌تر کنم نفرین (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۸۷).

ظلم و بی‌عدالتی و مشاهده رنج و دردهای بشری دغدغه همیشگی شاملو است و نمود این امر در شعر او منحصر به قوم و نژاد و ملیت خاصی نیست. شاملو همیشه به انسانی می‌اندیشد که در سایه بی‌عدالتی‌ها و کجروی‌ها تنها نصیبش از زندگی، درد و رنج و آزرده‌گی است: «از دیرباز سراسر زندگی من در نگرانی و دلهره خلاصه می‌شود. مشاهده تنگدستی و بی‌عدالتی در همه عمر، بختک رؤیاهایی بوده‌اند که در بیداری بر من گذشته است. جز این هیچ ندارم که بگویم عدالت، دغدغه همیشگی من بوده است»^۱. بسامد والای کلمه درد و رنج و نیز کلماتی که در ساخت فضای درد آلود شعر شاملو مؤثر است نشان‌دهنده دردمندی و تعهد ادبی شاعر^۲ درباره مسایل زندگی و رویکرد اخلاقی او به انسان و جامعه است. شاملو شعر را جدا از ضربه‌های زندگی نمی‌داند و به هنری که فاقد تعهد ادبی و پرداختن به مسایل اجتماعی باشد با دید حقارت‌بار و گاه توهین‌آمیز نگاه می‌کند. اوج جدال شاعر در این زمینه در شعر حماسی و هجوگونه شاملو نسبت به مهدی حمیدی شیرازی در مجموعه شعر آهن‌ها و احساس (ر.ک. شاملو، ۱۳۸۳: ۲۸) قابل مشاهده است. شاملو در این زمینه می‌گوید:

«هنر بی‌محتوا، این چیزی است که در یک کلام با معتقدات من جور در نمی‌آید. من هرگز نتوانستم بدانم برای آن کس که نه حرفی دارد، نه دردی، نه نیازی به گفتن، به وسیله بیانی هر چه نیرومندتر چه حاجت است؟ سفره‌ای هرچه گسترده‌تر برای آن که

حتی لقمه نانی نیز در آن نگذارند، حال آن که، سفره هر چه زیباتر و پر اسباب تر چیده شود توقع گرسنگان را بیشتر می کند. پس هیاهوی بسیار برای هیچ» (مجبایی، ۱۳۷۷: ۴۷۲).

ماهیت درد و رنج در نظام فکری احمد شاملو

از آن زمان که انسان به کره خاکی پا نهاد، درد و رنج، همراه با او گستره جهان را پیمود. در زندگی انسان، درد و رنج امری اجتناب ناپذیر به نظر می رسد و بشر هر آن چیزی را که موجب گریز و رهایی او از درد و رنج شود ارج می نهد. رنج، واقعیتی گزیرناپذیر و بلکه گزیرناپذیر است. از این رو است که اندیشمندان و متفکران به ویژه بزرگان دین به جستجو درباره ماهیت درد و رنج، علل و عوامل و راه های رهایی از آن اهتمام ورزیده اند (گرچی، ۱۳۸۸: ۳۱).

شاملو در جای جای آثار خود با توجه به دیدگاه انسان کلاسیک و معاصر درباره درد و رنج، این امر را برخاسته از عوامل مختلفی می داند. آنچه در نظر شاملو حایز اهمیت است، یکسانی و جهانی بودن شعر اوست که همه آحاد بشر را در برمی گیرد. از دیدگاه شاملو، آلام بشر بیشتر ناشی از محروم ماندن از حقوق بشری و آشفتگی های ذهنی و روانی انسان معاصر در قبال جهان و پدیده های آن است. هر چند که وجود انسان و حضور او در جهان، خود دردی است که آن، سرآغاز وجود و شکل گیری انسان است: «کوه با نخستین سنگ ها آغاز می شود و انسان با نخستین درد» (شاملو، ۱۳۸۳: ۳۹).

در نگاه شاملو دردهای انسان معاصر بیش از آن است که بتوان آن ها را بیان نمود.

ای دریغ از پای بی پاپوش من درد بسیار و لب خاموش من

(شاملو، ۱۳۸۳: ۱۰۴)

آلام بشر در چارچوب خاصی قابل حصر نیست و بشر همواره در دردی جانگداز در تدارک تقلیل مرارت‌هاست. وجود انواع درد و رنج، عوامل پیدایی آن و رویکرد انسان در برابر چنین آلامی جزء دغدغه‌هایی است که شاملو در سراسر آثار خود با آن دست به گریبان بوده است. در این میان، نسبت دردهای شخصی - که بیشتر ناشی از احساسات و عواطف نفسانی چون عشق و تنهایی است - به دردهای آحاد مردم، بسیار ناچیز و مربوط به دوران خاصی از زندگی شاعر است. حتی در نمونه‌های این چینی نیز می‌توان روح مشترک دردهای بشر را مشاهده کرد؛ بی‌آن‌که بتوان برای «من» شاعر، خود شاملو را در نظر آورد:

من خشکیدم / من نگاه می‌کنم / من درد می‌کشم / من نفس می‌زنم / من فریاد بر می‌آورم: چشمان تو شب چراغ سیاه من بود / مرثیه دردناک من بود، چشمان تو / مرثیه دردناک و وحشت تدفین زنده به گوری که منم / من (شاملو، همان: ۲۹۵).

این طرف در افق خونین شکسته، انسان من ایستاده است / او را می‌بینم، او را می‌شناسم / روح نیمه‌اش در انتظار نیم دیگر خود درد می‌کشد / مرا نجات بده ای کلید بزرگ نقره / مرا نجات بده (همان: ۲۷۷).

درماندگی انسان در برابر تقدیر و سرنوشت از دیگر مواردی است که در شعر شاملو از آن به تقدیر مشترک یاد می‌شود: «بگذار از دهکده تقدیر مشترک سخن بگویم» (همان: ۲۲۶). تقدیری که به ناچار، روح بشر را در پنجه آلام و مصائب گرفتار می‌کند و استخوان‌های آن‌ها آجر بنای زندگی دردآلود بشر را در کره خاکی و پس از هبوط از بهشت، تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، انسان‌ها فقط وقتی یکدیگر را به لحاظ روحی دوست می‌دارند که از غمی یگانه رنج برده باشند و زمانی دراز، دوشادوش یکدیگر در زیر یوغ اندوهی یگانه، سنگلاخی درشت را شخم کرده باشند. آن‌گاه یکدیگر را می‌شناسند و با یکدیگر در رنج مشترکی که دارند همدل و همدرد

می شوند و بر یکدیگر شفقت می آورند و به یکدیگر عشق می ورزند؛ زیرا عاشق شدن همانا شفقت داشتن است و اگر بدن‌ها با لذت اتحاد می یابند، روح‌ها با دردها متحد و یگانه می شوند (اونامونو، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

هی! / چه کنم‌های / سر به هوای دستان بی‌تدبیر تقدیر / پشت میله‌ها و میله‌های اشرافیت / پشت سکوت و پشت دارها / پشت افتراها، پشت دیوارها / پشت امروز و روز میلاد - با قاب سیاه شکسته‌اش - / پشت رنج، پشت نه، پشت ظلمت / پشت پافشاری، پشت ضخامت / پشت نومیدی سمج خداوندان شما / و حتی و حتی / پشت پوست نازک دل عاشق من / زیبایی یک تاریخ / تسلیم می‌کند بهشت سرخ گوشت تنش را / به مردانی که استخوان‌هاشان آجر یک بناست / بوسه‌شان کوره است و صداشان طبل / و پولاد بالش بسترشان / یک پتک است (شاملو، ۱۳۸۳: ۴۲).

انواع درد و رنج

در نگاهی کلی و در یک تقسیم‌بندی عمومی می‌توان درد و رنج‌های بشر را از دیدگاه شاملو به دردهای گریزناپذیر و دردهای گریزپذیر طبقه‌بندی کرد. دسته‌ای از درد و رنج‌ها هستند که گریزی از آن‌ها نیست و جزء وجوه تراژیک زندگی هستند؛ برای نمونه همه انسان‌ها دچار بیماری، گمنامی و احساس تنهایی و مرگ می‌شوند. این واژه‌ها که در شعر شاملو از بسامد بالایی برخوردار است بیشتر با نگاهی فلسفی و گاه پوچ‌گرایانه سرنوشت و تقدیر بشر را در اسارت این دردها به خوبی نمایان می‌کند.

من بامدادم سرانجام / خسته / بی آن که جز با خویشتن به جنگ برخاسته باشم / هر چند جنگی از این فرساینده‌تر نیست / که پیش از آن که باره برانگیزی / آگاهی / که سایه عظیم کرکسی گشوده بال / بر سراسر میدان گذشته است / تقدیر از تو گدازی خون آلوده به خاک اندر کرده است / و تو را دیگر / از شکست و مرگ / گزیر نیست. (همان: ۸۷۲).

تنهایی انسان معاصر که بیشتر ناشی از حس بی‌اعتمادی است از دیگر دردهای گریزناپذیر انسان معاصر است. به تعبیر شاملو: آدم‌ها و بویناکی دنیاهاشان / یک سر / دوزخی است در کتابی / که من آن را / لغت به لغت / از بر کرده‌ام / تا راز بلند انزوا را دریابم (همان: ۵۰۱). وجه تراژیک این تنهایی آن‌جاست که بخواهد جاودانگی خود را در دنیایی سرد و تیره بسراید و در میان کسانی که او را درک نمی‌کنند زندگی کند: «آه بدون شک، این خلوت یأس‌انگیز توجیه نکردنی، این سرچشمه جوشان و سهمگین قطران تنهایی، در عمق قلب انسانی، برای درد کشیدن انگیزه‌ای خالص است. و من اسکندر مغموم ظلمات آب رنج جاویدان، چگونه در این دالان تاریک، فریاد ستارگان را سروده‌ام» (همان: ۲۷۱).

برای رسیدن به جاودانگی، تحمل آلام و رنج‌ها امری گریزناپذیر است چرا که دست یافتن به آن در گرو رنج کشیدن است. گذشتن از تردید و تولد دوباره از جمله مراحل اصلی برای رسیدن به جاودانگی است و به جز این راهی برای انسان نیست: جاودانگی است این / که به جسم شکننده تو می‌خلد / تا نامت ابدآباد / افسون جادویی نسخ بر فسخ اعتبار زمین شود / به جز اینت راهی نیست / با درد جاودانه شدن تاب آرای لحظه ناچیز... / چنین است آری / می‌بایست از لحظه / از آستانه تردید / بگذرد / و به قلمرو جاودانگی قدم بگذارد / زایش دردناکی است اما از آن گزیر نیست. (همان: ۹۱۹ و ۹۲۲).

علل درد و رنج

بررسی علل درد و رنج در نگاه شاملو و تبیین خاستگاه‌های آن از دیگر مواردی است که با توجه به دوره و زمان و نگرش خاص شاملو به انسان و به خصوص انسان معاصر از جایگاه والایی برخوردار است. شاملو با نگرش خاص خود به انسان و اعلام

خویشاوندی خود با همه انسان‌ها و به خصوص آنان که خنجری در آستین پنهان نکرده‌اند^۳، به بررسی علل درد و رنج و راه‌های تقلیل آن برآمده است.

«بررسی علل آلام بشر با توجه به مسئله زمان و دوره به دو نوع کلان تفکیک می‌شود. علل درد در نگاه انسان پیشین و کلاسیک گناه، دوری از امر قدسی، ناهماهنگی با نظام طبیعت و فطرت و تعلق خاطر و در نگاه انسان معاصر محرومیت از حقوق بشر، محرومیت از حقوق طبیعی، نابه‌سامانی ذهنی و روانی و این‌جایی و اکنونی نزیستن است» (گرچی، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

با توجه به بررسی صورت گرفته در مجموعه آثار شاملو این نکته هویداست که بیشترین دغدغه شاملو در این زمینه متوجه انسان معاصر و محرومیت او از حقوق طبیعی و فطری است تا آن‌جا که می‌توان شاملو را وکیل مدافع حقوق بشر و ارائه‌دهنده زمینه‌های تقلیل مرارت‌های بشری با رویکردی شجاعانه و نستوه قلمداد کرد. تعلق خاطر، گناه و دوری از امر قدسی نیز با توجه به دیدگاه انسان کلاسیک درباره علل درد و رنج در اشعار شاملو برجسته است.

علل درد و رنج در نگاه انسان کلاسیک

دوری از امر قدسی و تعلق خاطر

در نظر فلاسفه، شعرا و حکما، سرچشمه دردهای بشری ناشی از معصیت و گناهی است که نتیجه آن هبوط از بهشت و تحمل کفاره گناهی است که در حالتی دیگر از وجود مرتکب شده‌اند (شوپنهاور، ۱۳۸۶: ۱۰۳). نمونه عالی و بارز این اندیشه در شعر "پریا"ی شاملو به صورت نمادین نقش بسته است: پریای خط خطی / لخت و عریون پاپتی / شبای چله کوچیک / که تو کرسی چیک و چیک / تخمه می شکستیم و بارون می اومد / بی‌بی جون قصه می گفت حرفای سر بسه می گفت / قصه سبز پری زرد پری / قصه سنگ صبور، بز روی بون / قصه دختر شاه پریون / شماین اون پریا / اومدین دنیای ما / حالا هی حرص می خورین، جوش می خورین، غصه خاموش می خورین / که

دنیا مومن خال خالی‌یه، غصّه و رنج خالی‌یه (شاملو، همان: ۲۰۰). در نظر شاملو چنین هبوط و گرفتاری در درد و رنج، نتیجهٔ غرور و مستی از هستی انسانی است که پیش از این، او را در خاکساری عاشقانه بر گسترهٔ نامتناهی کیهان، خوش سلطنتی بود: «آه که مرا در مرتبت خاکساری عاشقانه، بر گسترهٔ نامتناهی کیهان، خوش سلطنتی بود که سرسبز و آباد از قدرت‌های جادویی تو بودم. از آن پیشتر که تو پادشاه جان من به خربندگی آسمان، دست‌ها بر سینه و پیشانی به خاک بر نهی و مرا چنین به خواری در افکنی» (همان: ۸۹۲).

«پس پای‌ها استوارتر بر زمین بداشت، تیرهٔ پشت راست کرد، گردن به غرور برافراشت و فریاد برداشت: اینک من! آدمی! پادشاه زمین!... پس خدای را که آفریدهٔ دستان معجزگر او بود با اندیشهٔ خویش و انهاد و دستان خدای آفرین خود را که سلاح پادشاهی او بودند به درگاه او گسیل کرد به گدایی نیاز و برکت. کفران نعمت شد و دستان تو همین شده، آدمی را لعنت کردند چرا که مُقام ایشان بر سینه نبود به بندگی و تباهی آغاز یافت (همان: ۵۴۲ و ۵۴۳).

تعلق خاطر

دل‌بستگی و تعلق خاطر به گذشته و گاه هراس از آینده‌ای مبهم همیشه موجب غم و اندوه بشر بوده است. نوستالژی و احساس تعلق خاطر به خاطره‌ها و گذشته‌ها جزء لاینفک و گریزناپذیر آلامی است که روح بشر را در دنیای مادی آزار می‌دهد. این دردها که بیشتر ناشی از دل‌بستگی و احساس ناخوش آیند از وضع فعلی است در ادبیات و هنر جایگاه والایی دارد. در اشعار شاملو نیز چنین دل‌بستگی‌ها و تعلقاتی که با اندوه و افسوس همراه است نمود و جلوه‌ای خاص دارد، تا آن‌جا که خود شاملو به صراحت در قطعه شعر «اصرار» از مجموعهٔ *باغ آینه* می‌گوید «من دل بسته‌ام» (شاملو، همان: ۳۵۵).

درد و رنج دل‌بستگی در اکثر اشعار شاملو با احساس اندوه و افسوس از گذشت زمان و نارضایتی از وضع فعلی همراه است:

دردا نماند از آن همه جز یادی / منسوخ و لغو و باطل و نامفهوم / چون سایه کز
 هیاکل ناپیدا / گردد به عمق آینه‌ای معلوم / یک‌باره رفت آن همه سرمستی / یک‌باره
 مرد آن همه شادابی / می‌سوزم ای کجایی کز بوسه / بر کام تشنه‌ای بزنی آبی / بگذار ای
 امید عبث یک بار / بر آستان مرگ نیاز آرم / باشد که آن گذشته شیرین را / بار دگر به
 سوی تو باز آرم (شاملو، همان: ۹۱-۹۳).

علل درد و رنج با توجه به نگاه انسان امروزی

این جایی و اکنونی نزیستن

دم غنیمت شمردن و فراموشی گذشته و عدم تأمل در باب آینده از جمله شایع‌ترین
 بن‌مایه‌های شعر فارسی است. خیام را می‌توان جزء شاعرانی دانست که از این بن‌مایه و
 مضمون بیشترین بهره را برده و اندیشه‌های فلسفی خود را در باب استفاده از حال و
 عدم تأمل در آینده و گذشته که هادم لذات و خوشی‌هاست در قالب رباعی‌های فلسفی
 و قابل تأمل بیان کرده است:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن
 بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

به تعبیر دیگر سرچشمه آلام بشر، اندیشه و اضطراب آینده و ناآمده‌هاست که
 تأثیری عظیم و نیرومند بر همه اعمال او می‌گذارد. این است خاستگاه حقیقی
 دل‌نگرانی‌های او، امیدهای او، هراس‌های او، احساساتی که بسیار عمیق‌تر از آن‌چه به
 حیوانات لذت می‌بخشد او را متأثر می‌سازند (شوپنهاور، ۱۳۸۶: ۹۲).

در شعر شاملو نیز چنین مضمونی در شمار علل درد و رنج انسان معاصر یاد شده و
 در جایی از آن به دریچه رنج یاد شده است: شما که در تلاش شکستن دیوارهای
 دخمه اکنون خویش‌اید / و تکیه می‌دهید از سر اطمینان / بر سر آرنج / مجری عجاج

جمجمه‌تان را/ و از دریچه رنج / چشم‌انداز طعم کاخ روشن فرداتان را / در مذاق
حماسه تلاشتان مزمزه می‌کنید (شاملو، همان: ۵۳).

رنج دیروز و غم فردا نیز از جمله مواردی است که ویران‌کننده لذت‌های زندگی
است. وجود انسان به تعبیر شاملو همیشه در کشاکش رنج‌های گذشته و غم و اضطراب
آینده است. عدم اطمینان انسان معاصر در باب بهبود اوضاع، مدام او را در این
کشاکش دردآلود و یأس‌بار نگه می‌دارد. درد و رنجی که تنها راه رهایی از آن
این‌جایی و اکنونی زیستن است:

خانه ویران! که در او حسرت مرگ اشک می‌ریزد بر هیکل زیست
خانه ویران! که در او هر چه هست رنج دیروز و غم فردایی است
(شاملو، همان: ۳۱۵)

نابه‌سامانی ذهنی و روانی

از دیگر عوامل درد و رنج انسان معاصر که نابه‌سامانی‌های عمدتاً روان‌شناختی
است، معلول عوامل متعددی است که شاملو از آن به‌خصوص در مجموعه *مدایح*
بی‌صله به سال گشتگی و عدم شناخت انسان معاصر از خود و هویت خود یاد می‌کند
(شاملو، همان: ۹۳۸). به تعبیر دیگر بحران هویت و غرق شدن انسان معاصر در گشتگی
و سرگشتگی از جمله دردناک‌ترین مصیبت‌هایی است که انسان معاصر با آن روبه‌رو
است تا آن‌جا که جغرافیای سرزمین خود را نمی‌داند: کجایی تو / که ام من / و جغرافیای
ما کجاست (همان: ۹۱۳).

که ایم و کجاییم / چه می‌گوییم و در چه کاریم / پاسخی کو / به انتظار پاسخی /
عصب می‌کشیم / و به لطمه پژواکی / کوه‌وار درهم می‌شکنیم (همان: ۸۱۳).
جستجوی حقیقت وجودی خویش و سرگردانی در قلمرو ظلمت و ناتوانی در راه
شناخت، از دیگر عوامل سرگشتگی و نابه‌سامانی روحی و روانی انسان معاصر است.

سرگشتگی و نابه‌سامانی‌ای که معلول بحران هویت است و میان دو قطب حُمت و وقاحت پرسه می‌زند:

«کاستن، از درون کاستن، کاسه، کاسه‌یی در خود کردن، چاهی در خود زدن، چاه، و به خویش اندر شدن، به جستجوی خویش، آری هم از این جاست، فاجعه، که آغاز می‌شود: به خویش اندر شدن و سرگردانی در قلمرو ظلمت. و نیک‌بختی، دردا، دردا، دردا که آن نیز، خود سرگردانی دیگری است، در قلمروی دیگر، میان دو قطب حُمت و وقاحت» (همان: ۵۵۸ و ۵۵۹).

یکی دیگر از عواملی که شاملو از آن به نابه‌سامانی ذهنی انسان معاصر یاد می‌کند تنهایی او و بیگانگی‌اش در میان جمع است: نظر در تو می‌کنم ای بامداد / که با همه جمع چه تنها نشسته‌ای / تنها نشسته‌ام؟ / نه / که تنها فارغ از من و از ما نشسته‌ام (همان: ۶۵۹). شاملو راه درمان تنهایی حاصل از عدم درک دیگران را تنها در گفتگو با یار دیگرسان می‌بیند: ابر می‌گرید / باد می‌گردد / و به زیر لب چنین می‌گوید عابر: آه، رفته‌اند از من همه بیگانه خو با من / من به هذیان تب رؤیای خود دارم / گفتگو با یار دیگرسان / کاین عطش جز با تلاش بوسه‌خونین او درمان نمی‌گیرد (همان: ۱۶۷).

پوچی و بیهودگی وجود انسان در جهان نیز از دیگر مواردی است که موجب سرگشتگی و نابه‌سامانی انسان معاصر است. شاملو در قطعه شعر زیر، اوج آشفتگی حاصل از پوچ و عبث بودن را به تصویر می‌کشد. اندیشه‌ای که از دیرباز، باورها و اعتقادات بشر را به چالش کشیده و او را در رنج و دردی جان‌فرسا فرو برده است: در چارراه‌ها خبری نیست / یک عدّه می‌روند / یک عدّه خسته باز می‌آیند / و انسان که کهنه رند خدایی است بی‌گمان / بی‌شوق و بی‌امید / برای دو قرص نان / کاپوت می‌فروشد / در معبر زمان (همان: ۴۲۷).

محرومیت از حقوق بشر و حقوق طبیعی

یکی دیگر از عوامل درد و رنج با توجه به دیدگاه انسان معاصر، محرومیت او از حقوق اولیه و طبیعی زندگی است. همان گونه که پیش از این نیز یاد کردیم بسامد بالایی از اشعار شاملو به این مقوله اختصاص دارد و به تعبیری می توان او را وکیل مدافع بشر در مقابل نابرابری‌ها، بی‌عدالتی و محرومیت از دست‌یابی به حقوق اولیه زندگی دانست. شاملو خود را خویشاوند نزدیک هر انسانی می‌داند که خنجری در آستین پنهان نمی‌کند و لبخندش ترفند تجاوز به حق نان و سایبان دیگران نیست (مجبایی، ۱۳۸۳: ۲۴۷). حس هم‌دردی و رقت و شفقت او به اندازه‌ای است که هر چند چون پولاد در رزم و جنگ سرسخت است، اما با شنیدن صدای مرغی در اقصای شب، اشک رقت از چشمانش سرازیر می‌شود (شاملو، همان: ۱۲۴).

برادرک زردپوست شاملو در مجموعه شعر *قطع‌نامه* نمادی است از حس هم‌دردی شاعر با همه انسان‌های در بند ظلم. هم‌چنین سخن‌گفتنش از ترنم آواز مغزها که آدولف هیتلر، بر مارهای شانه فاشیسم می‌نهاد و حلوی مرگ برده‌فروشان قرن ما را آماده می‌کرد (شاملو، همان: ۸۰).

آزادی و رهایی بشر از زیر یوغ ستم و نابرابری از دیگر مضمون‌هایی است که در راستای دفاع از حقوق بشر و تقلیل مرارت‌های انسان معاصر در شعر شاملو نمود گسترده‌ای دارد. تولد در خانواده‌ای نظامی، خفقان و استبداد دوران شاهنشاهی، مشاهده نابرابری‌ها، به زندان افتادن‌های پی‌درپی و مشاهده اعدام مبارزان راه آزادی، به تقویت این روحیه در وجود شاملو کمک فراوانی نموده است: تو می‌باید خاموشی بگزینی / به جز دروغت اگر پیامی نمی‌تواند بود / اما اگر مجال آن هست / که به آزادی ناله‌ای کنی / فریادی در افکن / و جانت را به تمامی / پشتوانه پرتاب آن کن / (شاملو، همان: ۷۷۰).

به تصویر کشیدن آزادی و تلاش ابنای بشر برای دست یافتن به آن، جزء آرزوهای ناگفته شاملو است، چرا که با وجود در اختیار داشتن همه الفاظ جهان، مجال و توان به تصویر کشیدن حقیقی آن را نداشته است:

تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم و / آن نگفتیم / که به کار آید / چرا که تنها یک سخن / یک سخن در میانه نبود. / آزادی ! / ما نگفتیم / تو تصویرش کن (همان: ۷۴۷).

با این همه اعتقاد شاملو بر این است که با طلوع خورشید آزادی، آبادانی و عدالت برقرار می شود. انسان، مجال برخورداری مساوی از حقوق اولیه خود را می یابد و این سرآغاز حضور شرافتمندانه او در جامعه و به تبع آن رشد و شکوفایی و آبادانی است. شاملو با حسرتی توأم با امید و آرزو به این مسئله نگاه می کند و تحقق رؤیای شیرین خود درباره آزادی را این گونه می سراید:

آه اگر آزادی سرودی می خواند / کوچک / هم چون گلوگاه پرنده ای / هیچ کجا دیوار فرو ریخته ای برجای نمی ماند / سالیان بسیار نمی بایست / دریافتن را / که هر ویرانه نشانی از غیاب انسانی است / که حضور انسان آبادانی است (همان: ۷۹۹).

غایت شناسی درد و رنج

یکی دیگر از نکاتی که در بیان ماهیت درد و رنج باید مورد توجه قرار گیرد غایت شناسی آن است. غایت شناسی به این نکات می پردازد که نتیجه یا نتایج و احیاناً هدف نهایی درد و رنج چیست و انسان صاحب دل از درد و رنج چه می آموزد (گرچی، ۱۳۸۷: ۱۲۳). درد و رنج در زندگی انسان با دو رویکرد مثبت و منفی حایز اهمیت فراوانی است. دردها عمدتاً محرک انسان برای نیل به اهداف والا و رسیدن به تکامل هستند. به تعبیر اونا مونو آگاهی بشر در گرو رنج کشیدن اوست. رنج، راه آگاهی است و موجودات زنده با رنج کشیدن به خود آگاهی دست می یابند. زیرا دست یافتن به آگاهی از خویشتن و «منش» یافتن، همانا شناختن خویش است و خود را جدا از

دیگران احساس کردن و این احساس جدایی با تکانی شدید همراه است و با کشیدن رنجی کمابیش گران و پی بردن به محدودیت وجود خود به دست می آید (اونامونو، ۱۳۸۵: ۱۹۳). در شعر شاملو این خصوصیت را می توان با مصادیقی از جمله درد کشیدن های شاعر به خاطر محرومیت بشر از حقوق اولیه خود و تلاش در جهت کسب منافع و نیز تکامل بشر در راستای استفاده از موقعیت ها دانست. در این باره شاعر حتی خوشبختی و آغاز تکامل خود را در سال بد می یابد آن جا که می گوید: من عشقم را در سال بد یافتم / که می گوید «مأیوس مباش» / من امیدم را در یأس یافتم / مهتابم را در شب / عشقم را در سال بد یافتم / و هنگامی که داشتم خاکستر می شدم / گر گرفتم (شاملو، همان: ۲۱۰).

آن سوی منفی غایت دردها و رنج ها در نظر شاملو مانند اکثر شاعران، اندوه، تنهایی، آغاز فاجعه و مصیبت، ویرانی، غصه خوردن، به خواری افتادن و نارضایتی از وضع موجود است. در برابر رنج ها و دردها آن گاه که روح انسان را تاب مقاومت نباشد چاره ای جز به انزوا نشستن و تحمل شکست و خواری نیست. در دیدگاه شاملو هر چند انسان باید در برابر آلام و دردها مقاوم و شجاع باشد اما گاه چاره ای جز خزیدن به دالان سکوت و تنهایی، احساس خواری و خفت و پذیرش شکست نیست:

«پس پای ها استوارتر بر زمین بداشت، تیره پشت راست کرد، گردن به غرور برافراشت و فریاد برداشت: اینک من آدمی، پادشاه زمین...، پس خدای را که آفریده دستان معجز گر او بود با اندیشه خویش و انهاد، و دستان خدای آفرین خود را که سلاح پادشاهی او بودند به درگاه او گسیل کرد به گدایی نیاز و برکت. کفران نعمت شد و دستان توهین شده آدمی را لعنت کردند چرا که مقام ایشان بر سینه نبود به بندگی و تباهی آغاز یافت» (همان: ۵۴۲).

تنهایی و افسردگی انسان معاصر از درد و رنج‌هایی چون اکنونی نزیستن و بیماری‌های روحی و آشفتگی‌های روانی، پیامد و غایت دیگر رنج‌ها و دردهای بشری است که به گونه‌ای یأس‌آلود و همراه با احساس حسرت در زندگی در اشعار شاملو نمود فراوانی دارد:

دردا نماند از آن همه جز یادی / منسوخ و لغو و باطل و نامفهوم / چون سایه کز
 هیاکل ناپیدا / گردد به عمق آینه‌ای معلوم / یک باره رفت آن همه سرمستی / یک باره
 مرد آن همه شادابی / می‌سوزم ای کجایی کز بوسه / بر کام تشنه‌ام بزنی آبی / بگذار ای
 امید عبث یک بار / بر آستان مرگ نیاز آرم / باشد که آن گذشته شیرین را / بار دگر به
 سوی تو باز آرم (شاملو، همان: ۹۳).

وظیفه‌شناسی یا اخلاق درد و رنج

وظیفه‌شناسی یا اخلاق درد و رنج به این معناست که انسان باید چه رویکرد اخلاقی در مواجهه با آلام و دردهای بشری در پیش گیرد. به عبارت دیگر وظیفه انسان در قبال دردها و رنج‌ها چیست و هر شخصی برای تقلیل مرارت‌ها و رفع آزردها باید چه رویکردی را در پیش بگیرد. انسان معمولاً در مواجهه با آلام و دردهایی گریزناپذیر چون مرگ باید رویکردی صبورانه در پیش گیرد. به عبارت دیگر انسان چاره‌ای جز قبول این واقعیت که رویارویی با این آلام، خارج از توان او و فراتر از محدوده طبیعی اوست ندارد و باید خاضعانه در برابر این آلام، صبوری پیشه کند. در برابر دسته دیگر که از آن به دردهای گریزپذیر یاد می‌شود، می‌توان با رویکردهای مختلفی روبه‌رو شد و با صفتی که بیشتر از شجاعت و جسارت انسان نشئت می‌گیرد برخورد نمود. شاملو با برگزیدن رویکرد اخلاقی تقریر حقیقت، تقلیل مرارت، هنرمند را کسی می‌داند که با بازگویی و نشان دادن دردها و رنج‌های بشری، روح حماسه و مبارزه را برای تغییر بنیان‌های پوسیده جوامع استبدادی برانگیزد: «اگر قرار بر این است که هنرمند هم‌چنان به تفنن، دل‌مشغول کشف شگردهای بهت‌انگیز باشد، هم‌چنان در بند خوش‌طبعی

نمودن‌ها باقی بماند، کدام پیام و پیغام می‌باید خیل دم افزون مردم را که درد می‌کشند و وهن می‌بینند و تحقیر می‌شوند یا هم‌چنان گرفتار توهمات خویش‌اند و به سود «پای تا سر شکستگان» تحمیق می‌شوند از خواب خوش‌بینی بیدار کند و طلسم دیر باوری‌شان را بشکند (مجابی، ۱۳۸۳: ۲۴۵). چنان‌چه از مطلب فوق برمی‌آید رویکرد شاملو در برابر رنج‌ها و دردها که عمدتاً مختص انسان معاصر است، رویکردی شجاعانه و برخاسته از قیام و مبارزه و سرشار از روح انتقام است:

او با شتاب می‌گذرد از شکاف بام / می‌گوید این سخن به لب آرام / «انتقام» / و آن‌که ز درد یافته تسکین / با راه خویش می‌گذرد آن شتاب جوی (شاملو، همان: ۱۵۹).
صبر در برابر دردها و آلام و تحمل خواری در نظر شاملو چونان عفوئی است که علاج آن تنها شجاعت و تن‌ندادن به تقدیر است:

چرا شب‌گیر می‌گرید / من این را پرسیده‌ام / من این را می‌پرسم / عفونت از صبری است / که پیشه کرده‌ای / به هاویئه وهن (همان: ۷۱۶).

اوج شجاعت و جسارت انسان شعر شاملو را که حتی اجازه صبوری در برابر آلام گریزناپذیری چون مرگ را هم نمی‌دهد در قطعه زیر می‌توان مشاهده نمود:
هر جا که گشته است نهان ترس و حرص و رقص / هر جا که مرگ هست / هر جا که رنج می‌برد انسان ز روز و شب / هر جا که بخت سرکش فریاد می‌کشد / هر جا که درد روی کند سوی آدمی / هر جا که زندگی طلبد زنده را به رزم / بیرون کش از نیام از زور و ناتوانی خود هر دو ساخته / تیغی دو دم (همان: ۱۵۱).

علاوه بر این رویکرد که برخاسته از روح شجاعت و مقاومت انسان در برابر آلام بشری است به رویکردهایی چون ترک تعلقات و کشتن نفس خود (همان: ۷۴ و ۷۶)، به بازی گرفتن و نیشخند زدن در برابر آلام (همان: ۴۸۶) و بی‌خیالی و ترک نان و نام (همان: ۳۲۴) نیز گاهگاهی اشاره می‌کند.

نتیجه گیری

در باب رنج و درد و بروز آن در شعر شاملو می‌توان نتیجه گرفت که این مسئله مهم یکی از دغدغه‌های همیشگی شاملو بوده و پرداختن به آن را جزء اصول اخلاقی شعر و شاعری خود می‌داند. شاملو شعری را که فاقد تعهد ادبی و به دور از بازگویی دردها و رنج‌های بشری باشد به هیچ می‌گیرد و گاه با سراینده‌گان بی‌دردی چون مهدی حمیدی به نبرد برخاسته است. از باب ماهیت درد و رنج، شاملو درد را برخاسته از وجود خود انسان می‌داند، چرا که بی‌شک درد و رنج جزء لاینفک وجود انسان است و "انسان با نخستین درد، آغاز می‌شود".

در باب انواع درد و رنج در یک تقسیم‌بندی کلی دردهای بشری را به دردهای گریزناپذیر و گریزپذیر تقسیم می‌کند و برای آن‌ها عوامل مختلفی را در نظر انسان کلاسیک و انسان معاصر قایل است. دوری از امر قدسی، گناه، دلبستگی و تعلق خاطر، از علل ایجاد درد و رنج در انسان کلاسیک و این‌جایی و اکنونی نزیستن، محرومیت از حقوق طبیعی و فطری و نابه‌سامانی‌های ذهنی و روانی را از علل ایجاد درد و رنج در انسان معاصر می‌داند.

از باب غایت‌شناسی درد و رنج، بیشتر به وجه منفی آن نظر دارد و آن را باعث غم و اندوه، افسردگی و تنهایی و بیزاری از مسببان درد و رنج می‌داند. با این حال رویکرد اخلاقی شاملو در مقابل دردهای گریزپذیر و حتی گریزناپذیر، رویکردی شجاعانه و توأم با انتقام و مبارزه است که در نوع خود بی‌نظیر است.

پی‌نوشت

۱. www.shamlou.org

۲. این مضمون در اکثر اشعار شاملو و به خصوص در قطعه‌های «شعری که زندگی است» (شاملو، ۱۳۸۳: ۱۴۰)؛ «قصیده برای انسان ماه بهمن» (همان: ۶۲)؛ «تا شکوفه سرخ یک پیراهن» (همان: ۴۹) و «برای خون و ماتیک» (همان: ۲۸) قابل مشاهده است.

۳. من خویشاوند نزدیک هر انسانی هستم که خنجری در آستین پنهان نمی کند. نه ابرو به هم می کشد، نه لبخندش ترفند تجاوز به حق نان و سایبان دیگران است (مجابی، ۱۳۸۳: ۲۴۷).

منابع

اونامونو، میگل د (۱۳۸۵) *درد جاودانگی*. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. چاپ هفتم. تهران: ناهید.

پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴) *سفر در مه*. تهران: زمستان.

دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۳) *نقد آثار احمد شاملو*. چاپ پنجم. تهران: آروین.

شاملو، احمد (۱۳۸۳) *مجموعه آثار*. دفتر یکم. شعرها. چاپ پنجم. تهران: نگاه.

شوینهاور، آرتور (۱۳۸۶) *جهان و تأملات فیلسوف*. ترجمه رضا ولی یاری. چاپ دوم. تهران: مرکز.

گرچی، مصطفی (۱۳۸۷) «دردهای پنهانی». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. سال ۵. شماره ۲. تابستان.

_____ (۱۳۸۸) *هر که را درد دست او بردست بو*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.

مجابی، جواد (۱۳۷۷) *شناخت‌نامه احمد شاملو*. چاپ دوم. تهران: قطره.

_____ (۱۳۸۳) *آئینه بامداد*. چاپ دوم. تهران: دیگر.

وب سایت احمد شاملو به آدرس: www.shamlou.org